

بررسی داستان «خروس» اثر ابراهیم گلستان

این هفته داستان «خروس» اثر ابراهیم گلستان مورد نقد و بررسی قرار گرفت. بهارلو گفت که گلستان نوشتن را از نوجوانی شروع کرده است، از زمانی که پدرش در شیراز مجله «گلستان» را منتشر می‌کرد، که صبغه سیاسی و محافظه‌کارانه داشت. گلستان در اولین داستان کتاب «مد و مه» «از روزگار رفته حکایت» وصفی کمابیش مستند از کودکی خود به دست داده است، که تا حدی جنبه اتوبیوگرافیک دارد. سیاق نوشتار و افت و خیزهای سبک و لحن او در این داستان متأثر از کتاب «تصویر مرد هنرمند در جوانی» اثر جویس است. در کتاب جویس همراه با رشد راوی نوجوان داستان، زبان رفته‌رفته رشد و تحول پیدا می‌کند. گلستان سعی کرده است همین سیاق نوشتار را به کار ببرد که موفق نشده است. او اولین خبرنگار، عکاس و فیلم‌بردار رویتور در ایران بود و یکی از تصاویر منحصر به فردی که از حوادث شگفت روز ۲۸ مرداد موجود است اثر دست اوست. گلستان برای خودش پدیده‌ای است. او روحیه‌ای مستقل و انتقادی دارد، و از جمله مدرن‌ترین نویسندگان ما در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی در ایران است، که البته گاهی شدت بینش انتقادی او به مخالف‌خوانی یک مدعی گنده‌دماغ شباهت می‌برد. بهارلو گفت شاید به نظر برسد که ما امروز در نقدمان به او سخت می‌گیریم، اما این سخت‌گیری نباید کسی را بر آشوبد، چرا که خود او همواره بر دیگران سخت گرفته است، و این سخت‌گیری می‌تواند بر میزان تحمل و رواداری ما نسبت به یک‌دیگر بیفزاید.

بررسی داستان «خروس» با اشاره‌ای به یادداشت‌هایی که نویسنده جهت پاره‌ای توضیحات در پیشانی کتاب آورده است شروع شد. بهارلو گفت: متن کامل این داستان بلند اولین بار در لندن چاپ شده است و همان‌طور که در یادداشت‌های مندرج در ابتدای کتاب آمده در حقیقت اعتراضیه‌های گلستان را توجیه می‌کند.

گلستان یکی از چند نویسنده ممتاز ایرانی است که همواره به ساختار زبان و انضباط نثر تأکید ورزیده است، و در نخستین مقاله‌ای که به زبان فارسی درباره سبک داستان‌های همینگوی منتشر شده است دیدگاه خود را در زمینه زبان به عنوان مهم‌ترین عنصر ساختاری داستان به تفصیل بیان کرده است. بهارلو گفت از همین رو است که ما هم ناچاریم به نثر او حساسیت بیشتری نشان بدهیم، نثر نه به عنوان صرف وسیله بیان یا عنصر تزئینی داستان، بلکه دقیقاً به عنوان عنصر معماری.

به باور بهارلو آن‌چه در باره نثر مهم است نحو یا بافت جمله، لحن شخصیت‌ها و مهم‌تر از همه نحوه اجرای زبان یا همان سبک است که از طریق آن‌ها صدای آدم‌ها در ذهن واخوانی می‌شود و آدم‌ها و حوادث معروض آن‌ها حضور یا جلوه‌ای باورپذیر پیدا می‌کنند. گلستان در مصاحبه‌ای گفته است که لحن و لهجه در این داستان برایش اهمیت شایانی داشته است، ولی در نثر

گلستان، از جمله در همین داستان، لفظ به معنی غلبه می‌کند و انگار آهنگ کلمات از معنای آن‌ها مهم‌تر است. کلمه از حیث کلمه بودن اهمیت دارد، نه از حیث معنا داشتن.

از حیث عنصر گفت‌وگو نه فقط در این داستان بلکه تقریباً در همه داستان‌های گلستان این‌طور به نظر می‌رسد که هر کسی دارد برای خودش حرف می‌زند و کسی جواب کسی را نمی‌دهد. در حقیقت سخنان آدم‌ها کیفیت گفت‌وگووار ندارد، و نویسنده همواره بر آن است تا خواننده را انگشت به دهن کند.

نویسنده در مقام یک راوی در فضای جنوبی، روستایی در یک جزیره، زمانی را وصف می‌کند که هنوز صنعت نفت در آن جور مناطق راه باز نکرده است، یا تازه در حال راه باز کردن است، مثلاً زمینه داستان می‌تواند جزیره خارک باشد قبل از سال ۱۳۳۷، زمانی که هنوز صنعت با ضمایم و اخلاقیاتش، با قوانین، نظم و خشونتش در تقابل با یک «وضع طبیعی» (روسو این اصطلاح را در مقابل «وضع مدنی» به کار می‌برد) قرار نگرفته و بکارت، سلامت و پاکیزگی خود را حفظ کرده است. گلستان در فیلم «موج، مرجان، خارا» این وضع را به وضوح تصویر می‌کند. شروع فیلم با تصویر دریا است و ماهی‌هایی که زیر آب در حرکت هستند. بعد دوربین مانند آدمی که سرش را از زیر آب بیرون بیاورد از آب بالا می‌آید و در چشم‌انداز ساحل و صخره‌ها و زمینی برهوت دیده می‌شود که تعدادی پرنده و مرغ ماهی‌خوار بر فضای آن پرواز می‌کنند، انگار طبیعت قرار است دستخوش تهدیدی شود. در تصویر دیگر یک هواپیمای دو موتوره را می‌بینیم که وقتی کنار ساحل می‌نشیند گله‌ای بز و کل با هیاهوی موتور هواپیما پا به فرار می‌گذارند. در واقع «خروس» در همچو فضایی نوشته شده است.

ما فقط به بررسی ساختار زبانی یا سبک‌شناختی چند صفحه از فصل اول داستان بسنده می‌کنیم:

- ساختار شرطی جمله سطر دوم، «این دیگر اذان نبود اگر پارس هم نبود.» به سیاق زبان فارسی نیست.

- «دریای گرم» که ما معمولاً «ی» نسبت را اول نمی‌آوریم.

- «مغشوش می‌نمود» در متن نابه‌جا استفاده شده است، و اساساً از جنس زبان داستان نیست، انگار در یک متن اداری - پادگانی یا روزنامه «دوم خردادی» آمده است.

- «قایق را به روی شن رسانیدند... کشانیدند» که هر دو فعل «رسانیدند» و «کشانیدند» از فعل‌های مهجور و عتیق هستند. «رساندند» و «کشانند» مگر خار دارد.

- «چه جوری رفت؟» که منظور همان «چرا رفت؟» عوام است. پرسش این نیست که طرف با چه وسیله‌ای، مثلاً با قاطر، دوچرخه یا اتول رفته است.

- در بند پنجم صفحه دوم کلمات زاید بسیاری آمده است. کلمات و عباراتی نظیر «ما» «تاین که» «دیدیم باید رفت» و «بی خود» مفت و مجانی خرج شده‌اند.

- «آمدیم» غلط مطبعی است. «آمدیم» صحیح است.

- در بند پایانی همان صفحه راوی از کارهایی که انجام نداده شرحی آورده است که طبعاً نقل‌شان لزومی نداشته، چراکه در داستان کاری را که انجام نداده‌ایم توصیف نمی‌کنیم. «رفتیم بی‌تفنگ تماشا» یکی از همین موارد است. یا «ما کارمان شکار هم نبود».

- «بوهای لاشه و لجن» که بو در این جا به غلط جمع بسته شده است.

- «با این که می‌دانستم کاری نمی‌توانم کرد - از این که می‌دانستم کاری نمی‌توانم کرد - گفتم...» که مطلقاً فرمودن «ادبیات» است و لابد به سبک اختصاصی و اختراعی.

- «مرد به... بگوید یا بشنود» راوی از کجا فهمیده که مرد «نشنیده» مگر آن که فرض کنیم راوی در گوش مرد رفته است.

- «من یک قدم عقب رفتم تا سر را بالا بگیرم.» مثلاً اگر می‌گفت «یک قدم عقب رفتم تا نگاه کنم» طبیعتاً ما فکر می‌کردیم که سرش را هم بالا گرفته. «سر را بالا بگیرم» زاید است.

- «در آسمان خورشید توی چشمم زد» که باید گفته می‌شد: «خورشید چشمم را زد.»

- «تا که در باز شد و تو رفتیم» زبان یا جوج و ماجوج است.

- «حاجی به من خوش آمد گفت» که «خوش آمد» زاید است، چرا که در گفتار حاجی این لحن هست، یا باید باشد. شبیه این ایراد در چند جای دیگر هم دیده می‌شود.

- «اقبال ما آورد» فعل «آوردن» برای «اقبال» نوبر است. می‌توانست بگوید: «اقبال ما بود» چنان که چهار سطر بالاتر هم آورده است: «اقبال ما خش (خوش) بید(بود)»

- «بانگ خروس بالا رفت» که می‌توانست «خروس خواند» باشد.

- «یال و دم درخشان رنگارنگ» که باید «رنگارنگ درخشان» گفته می‌شد.

- «پختی بی‌جان بز» که احتمالاً همان «پخی» بوده است و «پختی بی‌جان» یک سر بی‌معنا است.

- «به زیر تن بز تو پوک» که ما نمی‌دانیم منظور از «زیر تن» چیست.

- «تو رفتیم. تو بوی بسته گرما داشت»، که می‌توانست بنویسد: «اتاق بوی نا داشت.»

- «از ما برای حاجی گفت» که «از ما می گفت» می توانست باشد.

- «اذان کشید» ترکیبی است کاملاً اختراعی.

- «سر کشید از بین در» که «از بین در» سخت نامناسب است.

- «و خروس همچنان می رفت و آن ها هم به دنبالش» حذف به قرینه غلط است. زیرا یکی مفرد است و دیگری جمع.

- «پیت را با هرچه دقت داشت...» که ترکیب غریبی است.

- «خروس در توی پیت...» در اضافه است. به این می گویند حشو قبیح.

- «با منگ» که احتمالاً «با منگی» بوده.

در پایان بهارلو با انتقاد از فیلمی که گویا اخیراً در تقبیح احوالات زندگی خصوصی گلستان ساخته شده ختم کلام را برچید.